

فوکو و مسئله تاریخ

داوود شاهی*

چکیده

بی‌شک علم تاریخ در کانون علوم اسلام به‌عنوان یل ارتباطی در تفهیم وضع گذشته و موجود و جاری انسانی قرار دارد. اگر اعتقاد داشته باشیم که حیات ذهن، همواره مستلزم دیدگاه‌های نقادانه، مجادله و بحث و گفت‌وگوست، نباید پذیرفت که اندیشه‌های فوکو نیز مانند سایر متفکران و فیلسوفان دیگر، همواره در حال پیشرفت، تکامل و دگرگونی بوده است. به‌طور کلی فوکو از افق‌های خاصی به کلیه شاخه‌های علوم اجتماعی می‌نگرد و مدعی است که نباید خود را درون یکی از اندیشه‌های علمی محبوس کرد.

فوکو سعی کرده همانند کانت به آسیب‌شناسی زمان حال بپردازد. وی با عرضه دو روش دیرینه‌شناسی دانش و تبارشناسی قدرت و حقیقت به تبیین این مسئله پرداخته و صورت‌بندی معرفتی عصر مدرن را در مقایسه با گذشته مشخص نموده است.

در تفکر فوکو مفهوم بسیار متفاوتی از تاریخ وجود دارد که عمدتاً متأثر از تفکر نیچه است، مفهومی که عمیقاً با نظریه پیشرفت در تاریخ مغایرت دارد. به‌طور کلی در زمینه بررسی آزا و اندیشه‌های فوکو چندین نکته اساسی وجود دارد که باروشن شدن آن‌ها می‌توان به دغدغه و مسئله اساسی او پی برد.

واژگان کلیدی: فوکو، تاریخ، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، گسست تاریخی.

مراحل مختلف سیر اندیشه فوکو

میشل فوکو، استاد کرسی «تاریخ نظام‌های اندیشه» در بالاترین مؤسسه آموزشی عالی فرانسه، یعنی «کلژ دو فرانس» در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در شهر پواتیه فرانسه به دنیا آمد. وی تحصیلات مقدماتی و متوسطه خود را در همان شهر به پایان رساند و در سال ۱۹۴۵ م به دبیرستان هانری چهارم در پاریس فرستاده شد. در سال ۱۹۶۴ م بعد از موفقیت در آزمون ورودی، وارد «اکول نورمال سوپریور» در پاریس شد. او در سال ۱۹۴۸ م لیسانس خود را در رشته فلسفه از همان جا دریافت کرد. در این دوران با حضور در کلاس‌های ژان هیپولیت، هگل شناس فرانسونی و مترجم پدیدارشناسی روح، با آرای هگل آشنا شد. از استادان دیگر او می‌توان از مورس مرلوپونتی و لویی آلتوسر، مارکسیست معروف نام برد. در همین دوران بود که فوکو به مطالعه آثار سارتر و فردینان دوسوسور، زبان‌شناس معروف سوئیسی همت گماشت. اما از آن‌جا که مباحث فلسفی به زودی جاذبه خود را برای فوکو از دست داد، او به تحصیل در رشته روان‌شناسی روی آورد و در سال ۱۹۵۰ م لیسانس روان‌شناسی خود را از اکول نورمال سوپریور دریافت کرد.

فوکو پس از دریافت دومین لیسانس خود، مطالعاتش را با علاقه فراوان در حوزه‌های مختلف مربوط به مسائل روانی، نظیر روان‌شناسی، روان‌پزشکی و روان‌کاوی دنبال کرد و در سال ۱۹۲۵ م دیپلم «آسیب‌شناسی» خود را از انیستیتوی روان‌شناسی پاریس دریافت کرد. هدف فوکو از روی آوردن به روان‌شناسی و آسیب‌شناسی، پاسخ دادن به معضلات روانی جامعه فرانسه بود. او فلسفه رسمی را پاسخ‌گوی دردهای جامعه نمی‌دانست. در همین دوران به تشویق یکی از دوستان پدر خود، ژاکلین وردو که مسئولیت بیمارستان روانی «سنت آن» را به عهده داشت، به کار پاره وقت در آن‌جا مشغول شد. فوکو به درخواست ژاکلین که مشغول ترجمه کتاب رُویا و انگزیستانس، نوشته روان‌شناس سوئیسی اتوینسونگر بود، به همکاری در ترجمه این اثر مشغول شد. می‌توان گفت که اولین مرحله فکری فوکو از همین جا آغاز می‌شود.

بینسونگر که از دوستان نزدیک هایدگر، یونگ، فروید و یاسپرس به شمار

می آمد، در دیدگاه‌های خود نوعی تحلیل پدیدار شناسانه، موسوم به «تحلیل وجودی» را در خصوص مسائل روانی مطرح ساخته بود. این همکاری بعدها در سیر اندیشه فوکو تأثیر عمیقی بر جای گذاشت. ترجمه این کتاب در سال ۱۹۵۴ م منتشر شد. فوکو در مقدمه‌ای که طولانی‌تر از خود کتاب بود، به شیوه‌ای متأثر از هایدگر به تبیین رؤیا پرداخت. فوکو مطالعه در زمینه روان‌شناسی را با نوشتن مقدمه‌ای بر کتابی مربوط به تاریخ روان‌شناسی از سال ۱۸۵۰ - ۱۹۵۰ م و نیز تألیف رساله بیماری‌های روانی و شخصیت که در سال ۱۹۵۳ م منتشر شد، ادامه داد. وی این رساله را که تفسیری ساختارگرایانه از مارکسیسم در آن ارائه کرده بود، به توصیه آلتوسر، مارکسیست معروف نوشت. فوکو به علت همین تأثیرات، در سال ۱۹۵۰ م به توصیه آلتوسر به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد. این همکاری تا سال ۱۹۵۵ م ادامه یافت، اما بعد از مدتی به محدودیت حزب کمونیست فرانسه و فلسفه دانشگاهی واقف شد و خط سیر فکری خود را تغییر داد و از این حزب کناره‌گیری کرد.

گرایش‌های مارکسیستی و علاقه فوکو به کاوش‌های روانی از ره‌گذر بررسی زبان شناسانه از یک سو، و شکست پدیدارشناسی اصالت وجودی سارتر و مرلوپونتی پس از دهه ۱۹۵۰ م از سوی دیگر، او را به سوی تحلیل‌های خاص ژاک لاکان در زمینه روان‌کاوی کشاند. مطالعات نظری فوکو در زمینه روان‌شناسی و تجربه شخصی او در بیمارستان روانی «سنت آن» ابتدا به عنوان یک بیمار، و بعداً به عنوان یک کارآموز، او را به این فکر انداخت که پژوهش گسترده‌تری درباره تاریخچه بیماری روانی انجام دهد. در اوایل سال ۱۹۵۵ م او به عنوان مدرّس زبان فرانسه، به دانشگاه «اپسالا» در سوئد اعزام شد و در همان‌جا تصمیم گرفت که رساله دکتری خود را در زمینه تاریخ دیوانگی، از آن دانشگاه دریافت کند. دوستان دانشگاهی فوکو به او هشدار دادند که شیوه دانشگاه‌های سوئد بیشتر با مذاق فلسفه‌های تحلیلی سازگار است و این‌گونه رساله‌ها را نمی‌پسندند. فوکو از استاد خود ژان هیپولیت درخواست می‌کند تا مسئولیت نظارت بر رساله‌اش را به عهده بگیرد. ژان هیپولیت پس از مطالعه رساله فوکو به او توصیه می‌کند که چون رساله‌اش عمدتاً

بحث تاریخی است و نه تحلیل فلسفی، مسئولیت راهنمای این رساله را به ژرژکانگیهم، استاد تاریخ علوم زیستی در اکول نورمال واگذار کند. کانگیهم در این زمینه توصیه‌هایی به فوکو می‌کند، اما او نمی‌پذیرد و رساله به همان صورت اولیه در سال ۱۹۶۱م به عنوان جنون و بی‌خردی: تاریخ جنون در عصر کلاسیک منتشر می‌شود. دومین مرحله سیر تطور اندیشه فوکو که می‌توان آن را دوره دیرینه‌شناسی آرا و اندیشه‌ها نامید، از سال ۱۹۶۳م و با انتشار کتاب زاپس در مانگه: دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی آغاز شد. اتخاذ رهیافت ساختارگرایانه و کنار زدن رهیافت هرمنوتیکی، وجه ممیز این کتاب از تألیف قبلی فوکو یعنی، تاریخ دیوانگی است. فوکو در سال ۱۹۶۶م کتاب عظیم و پر مخاطب خود، یعنی نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی را منتشر کرد که با استقبال عظیمی روبه‌رو شد. فوکو از یک سو، بر ایده وجود گسست‌های معرفتی در تاریخ تفکر - که در دو اثر قبلی مورد اشاره قرار داده بود - با وضوح و صراحت بیشتری تأکید و تاریخ اندیشه را به سه دوره معرفتی رنسانس، کلاسیک و مدرن تقسیم کرد. در این مرحله، مفهوم «دیرینه‌شناسی» نقش محوری در اندیشه او ایفا می‌کند.

طرح بعدی فوکو که پایان مرحله دوم تحول تفکری اوست در کتاب دیرینه‌شناسی در سال ۱۹۶۹م منتشر شد. در سال ۱۹۶۸م ژان هیپولیت درگذشت. فوکو پس از یک رقابت سخت با پل ریکور و ایوان بلاوال در سال ۱۹۷۰م برای تصدی کرسی استادی در کلژ دو فرانس به استادی این مؤسسه تحقیقاتی برگزیده شد. سخنرانی فوکو در مراسم تصدی مسئولیت جدید، تحت عنوان «نظم گفتار» نشانه شروع یک دوره تازه در تفکر اوست.

فوکو در سال ۱۹۷۱م جستار نیچه، تبارشناسی، تاریخ را به پاس داشت ژان هیپولیت منتشر کرد. مفهوم کلیدی «تبارشناسی» در این دوره، نقش محوری را در تفکر او ایفا می‌کند. در همین سال او با پیوستن به G.I.P (گروه اطلاع‌رسانی درباره زندان‌ها)^۱ و درگیر شدن در پاره‌ای فعالیت‌های سیاسی، به مطالعات گسترده‌ای

۱. "Groupd information surles prisons" گروه اطلاع‌رسانی درباره زندان‌ها در روز هشتم فوریه ۱۹۷۱،

درباره قدرت و جامعه انضباطی روی آورد. در سال ۱۹۷۳م کتابی تحت عنوان من، پیرریپور، مادر، خواهر و برادرم را سلاخی کرده‌ام را که پژوهشی در یک پرونده جنایی در سده نوزده بود با همکاری دانشجویانش در دانشگاه فرانسه به چاپ رساند. فوکو در سال ۱۹۶۸م کتاب این چپق نیست را منتشر کرد که درباره تابلوهای نقاشی رنه مگریت، سور رئالیست بلژیکی است. اما فوکو پروژه بررسی علوم انسانی و کاوش در خصوص رابطه قدرت و معرفت را در کتاب مهم خود، تحت عنوان مراقبت و مجازات: تولد زندان در سال ۱۹۷۵م منتشر کرد.

(۸۹)

وی در دهه ۱۹۸۰م آخرین مرحله فکری خود را آغاز کرد. در این مرحله، تحقیقات تاریخی گسترده‌ای را در حوزه جنسیت و نسبت آن با اخلاق آغاز کرد. اولین جلد تاریخ جنسیت را تحت عنوان اراده دانش در سال ۱۹۶۷م منتشر کرد. این کتاب، آغازگر روش تازه فوکو در تحلیل اخلاق، مسئله سوژه و رابطه با نفس بود. او در فاصله نسبتاً طولانی تا انتشار مجلدات بعدی تاریخ جنسیت، به کشورهای مختلفی سفر کرد و در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های گوناگونی شرکت نمود که مهم‌ترین آن‌ها درباره «تبارشناسی اخلاق» بود. هم‌چنین او در این زمان، مقالات متعددی منتشر کرد که بحث‌انگیزترین آن‌ها «روشنگری چیست کانت؟» می‌باشد. مجلدات دوم و سوم تاریخ جنسیت تحت عنوان کاربرد لذت و مراقبت از خویش اندکی پیش از مرگ فوکو در سال ۱۹۴۸م منتشر شد. فوکو در ۳ ژوئن ۱۹۸۴ بر اثر بیماری ایدز درگذشت.

پژوهش‌های میان رشته‌ای فوکو

اگر اعتقاد داشته باشیم که حیات ذهن، همواره مستلزم دیدگاه‌های نقادانه، مجادله و بحث و گفت‌وگو است باید بپذیریم که اندیشه‌های فوکو نیز مانند سایر متفکران و فیلسوفان، همواره در حال پیشرفت، تکامل و دگرگونی بوده است. همان‌طوری‌که بسیاری از شارحان اندیشه فوکو هم اشاره کرده‌اند، اندیشه‌های او را به راحتی

۱۱ دو هفته بعد از اعتصاب غذای گروهی از فرانسویان در اعتراض به وضعیت بعضی از دوستان خود در زندان صورت گرفت. فوکو به همراه برخی دوستان خود به تشکیل گروه اطلاع‌رسانی درباره زندان‌ها اقدام می‌کنند. هدف اصلی این گروه علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات درباره وضعیت اسف‌انگیز زندان‌ها، ایجاد نوعی ماشین جنگی و اسلحه فرهنگی نو در قبال سیاست‌های دولت در قبال زندانبان اعلام شد.

نمی‌توان در یکی از حوزه‌های پژوهشی مرسوم و جاری قرار داد، زیرا نگرش او در حوزه‌های گوناگونی چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، علوم سیاسی و... قابل مطالعه است. به‌طور کلی فوکو از افق‌های خاصی به کلیه شاخه‌های علوم اجتماعی می‌نگرد و مدعی است که نباید خود را درون یکی از اندیشه‌های علمی محبوس کرد.

به هر تقدیر، در زمینه بررسی آرا و اندیشه‌های فوکو چندین نکته اساسی وجود دارد که با روشن شدن آن‌ها می‌توان به دغدغه و مسئله اساسی او پی برد. یکی از آن ارجاعات فراوان فوکو به کانت، هگل، هایدگر، نیچه، بلانشو و... و انبوه نقل قول‌هایی است که از مورخان، زیست‌شناسان، روان‌پزشکان و... آورده تا حدودی آثار او را متمایز و بحث برانگیز جلوه داده است. مثلاً فوکو در مقدمه کتاب تاریخ دیوانگی هدف خود را از نوشتن این کتاب این‌گونه اعلام می‌کند:

ما باید تلاش کنیم تا در تاریخ به آن نقطه صفر در سیر جنون دست یابیم؛ یعنی زمانی که برداشت انسان از جنون یک‌دست و نامتمایز بود، زمانی که مرزبندی میان عقل و جنون هنوز خود مرزبندی نشده بود.^۱

فوکو در کتاب نظم اشیاء که آن را در سال ۱۹۶۶م منتشر کرد، رسیدن به نقطه صفر را غیر عملی دانسته و به جای آن، پروژه دیرینه‌شناسی علوم انسانی و تحلیل رابطه میان معرفت و قدرت را پیشنهاد می‌کند. در دهه ۱۹۸۰م فوکو یکبار دیگر هدف خود را تغییر داد و هدف نهایی و طرح کلی خود را این‌گونه اعلام کرد:

قبل از هر چیز دیگر ما یلم بگویم که هدف کارهای من در خلال بیست سال گذشته چه بوده است؛ هدف من پرداختن به تاریخی از شیوه‌های گوناگونی بوده است که به موجب آن‌ها انسان‌ها در فرهنگ ما به سوژه‌هایی تبدیل شده‌اند.^۲

بنابراین، روش تحلیل فوکو، هم‌پایه تغییر در اهداف مورد نظر او دست‌خوش تغییر و تحول شده است. مثلاً فوکو در اولین اثر خود که مقدمه‌ای طولانی بر کتاب بینسونگر، روان‌شناس سوئیسی است، از شیوه تحلیل هرمنوتیک استفاده می‌کند و همین شیوه را تا حدودی در تاریخ دیوانگی دنبال می‌کند.

۱. فوکو، تاریخ جنون، ص ۱.

۲. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ص ۳۴۳.

فوکو از سال ۱۹۶۳م به بعد به شیوه ساختارگرایان روی آورد و چند کتاب مهم خود، یعنی زایش در مانگه، نظم اشیاء و دیرینه‌شناسی دانش را بر اساس همین شیوه به رشته تحریر درآورد، اگرچه هرگز عنوان ساختارگرایی را بر خود و آثارش نپذیرفت. او از دهه ۱۹۷۰م به بعد روش تبارشناسی را از نیچه گرفت و جلد دوم و سوم تاریخ جنسیت را بر اساس همین شیوه به نگارش در می‌آورد.

نکته دیگر این‌که بسیاری از شارحان اندیشه فوکو بر این عقیده‌اند که اندیشه‌های فوکو را نمی‌توان به حوزه پژوهشی خاصی محدود کرد. دکتر ضیمران بر ویژگی «میان رشته‌ای بودن» مطالعات فوکو تأکید می‌کند؛ بدین معنا که فوکو در پژوهش‌های تحلیلی - تاریخی خود، روان‌شناسی فلسفه، حقوق، سیاست و جامعه‌شناسی را به کار گرفته تا پیوند میان دانش، حقیقت، قدرت و ذهنیت را آشکار کند. بر همین اساس در تعبیرهای گوناگون، او را «فرزند ناخلف ساختارگرایی»، «دیرینه‌شناسی غرب»، «پوچ‌انگاری» و «ویران‌گر علوم اجتماعی» خوانده‌اند، زیرا درباره مفاهیمی چون حقیقت، قدرت، دانش و... در قالب‌های جدید تأمل می‌کند و آن‌ها را در روند تاریخی و وضعیت ساختاری، و در معنایی جدید، جدای از معنای متعارف، نقد و بررسی می‌کند. به‌طور کلی از افق‌های خاصی به کلیه شاخه‌های علوم اجتماعی می‌نگرد و مدعی است که نباید خود را درون یکی از این حوزه‌ها محبوس کرد.

فوکو به لحاظ فکری و نگرش، هرگز خود را در چارچوب مرام یا دکترین خاصی محدود نساخت و همواره در حال تغییر، اصلاح و تکامل مواضع فکری خود بود. به لحاظ موضوعی نیز هیچ‌گاه خود را به یک مسئله محدود نکرد.^۱ در آثار وی تنوع گسترده‌ای به چشم می‌خورد، از فلسفه شناخت در اشکال نظری و عملی آن گرفته تا فلسفه، تاریخ، ادبیات، نقد ادبی، روان‌کاوی، فمینیسم، سیاست، مدرنیسم و پست مدرنیسم، تا شرح دقیق و مفصل درباره تقریباً همه چیز، از جمله سیستم تأمین اجتماعی در فرانسه، نظام حقوق کیفری و سیستم زندان‌ها، و ظهور و پیدایش انقلاب اسلامی ایران که از آن به‌عنوان تجلی اراده جمعی ایرانیان یاد کرده است و

۱. نوذری، فلسفه تاریخ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ص ۴۴۸ - ۴۴۹.

به ستایش آن می‌نشینند و ایران را روح دنیای فاقد روح می‌داند که با خلق و ارائه گفتمانی جدید و در نوع خود بی‌سابقه از رادیکالیسم نظری سیاسی - عرفانی تشیع از دل مفاهیم و آموزه‌های مذهبی که طی قرون در لایه‌های غبار خرافه، جهل و ارتجاع به فراموشی سپرده شده بود، نوعی الهیات آزادی‌بخش را نوید می‌دهد.^۱

شیوه اطلاعات، جایگزین شیوه تولید

علاوه بر موضوعات متنوع، فوکو را باید فیلسوف - مورخ سترگی نیز به‌شمار آورد. در تفکر فوکو مفهوم بسیار متفاوتی از «تاریخ» وجود دارد که عمدتاً متأثر از تفکر نیچه است؛^۲ مفهومی که قویاً با «نظریه پیشرفت در تاریخ» مغایرت دارد. نمونه بارز رویکرد نیچه‌ای فوکو را به تاریخ می‌توان در دو اثر اصلی وی، یعنی انضباط و تنبیه: تولد زندان و تاریخ جنسیت (سه جلد) دید که هر دو اثر، جزء منابع مهم و معتبر نقد معاصر از علوم انسانی و اجتماعی، به‌ویژه تاریخ به‌شمار می‌روند. مضمون عمده در این دو اثر، حول این نظریه دور می‌زند که هر صورت‌بندی یا فورماسیون در حال ظهور، مستلزم بازاندیشی دقیق نظریه و عمل تاریخ است. در این راستا صورت‌بندی «شیوه اطلاعات» را به‌عنوان بدیلی برای صورت‌بندی «شیوه تولید» ارائه می‌کند: از آن‌جا که کنش اجتماعی روز به روز به کمک ابزار و تجهیزات پیشرفته الکترونیکی با تجربیات و دست‌آوردهای عرصه زبان و زبان‌شناسی همراه می‌شود، لذا نظریه سنتی شیوه تولید بیش از این دیگر نمی‌تواند به‌عنوان مبنایی برای نظریه انتقادی عمل نماید، زیرا کارایی لازم خود را از دست داده است. فوکو راهبرد گفتمان - عمل خود را در چارچوب نظریه «شیوه اطلاعات» در مقابل شیوه تولید، سامان‌دهی کرده و از این طریق به افشا و تحلیل شیوه‌های جدید سلطه، و معرفی منابع جدید اعتراض‌های رادیکال می‌پردازد.^۳

باید توجه داشت که قوت و استحکام آثار فوکو در تحلیل‌های وی نهفته است. تمام تحلیل‌های تاریخی فوکو به سازمان یا تشکیلات مدرن دانش‌های نظری و

۱. نوذری، همان، ص ۴۴۹.

۲. مادن ساراپ، راهنمایی‌های مقدماتی بر پسا-ساختارگرایی و پسا مدرنیسم، ص ۸۵.

۳. نوذری، همان، ص ۴۴۹.

عملی و رابطه آن‌ها با کاربست‌ها و اشکال معینی از سازمان‌های اجتماعی ناظر است. به بیانی ساده، تحلیل‌های فوکو مثلاً در خصوص تولد و زایش درمانگاه، تیمارستان و زندان، تحلیل‌هایی تاریخی بوده و طبعاً دشواری‌های تفسیر تاریخی را نیز در پی دارند. البته فوکو هیچ‌گاه قصد ندارد مانند مورخان رسمی و غیر رسمی، سنتی و کلاسیک و حتی مورخان آکادمیک، «گذشته» را به گونه‌ای تاریخی، دقیق و مو به مو بازسازی کند؛ هر تحلیل تاریخی را با یک مسئله و معضل شروع، سپس به کمک مطالعات موردی - بدون توجه به تقسیم‌بندی‌های معمول زمان و مکان - آن را بررسی و تحلیل می‌کند. برای نمونه در کتاب نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی به بررسی و تحقیق درباره دو جهش بنیادین در تاریخ فکری غرب از رنسانس به بعد می‌پردازد: یکی در اواسط قرن ۱۷ و دیگری در آغاز قرن ۱۹. قصد وی آن است که گفتمان را به صورت جریانی عینی و ملموس درآورد، ولی تاریخ ظهور آن یا دامنه تأثیر آن در مرحله دوم اهمیت قرار می‌گیرد.^۱

نفی استمرار و پیوستگی حوادث تاریخ

نکته مهم‌تر دیگر این‌که در نگاه به تاریخ، روند تکامل یا پیشرفت را نوعی حرکت از جوامع پست به جوامع پیشرفته عصر حاضر که بر پایه دانشی عمیق استوار شده باشد، تلقی نمی‌کند، بلکه تاریخ را به مثابه نوسان از یک نظام سلطه (مبتنی بر دانش خاص خود) به دیگر نظام‌های سلطه (با دانش خاص خود) می‌داند. وی تاریخ را جریانی مستمر از سلسله حوادث و وقایع مرتبط به هم چونان دانه‌های زنجیر نمی‌داند که در بستری رودخانه‌وار از گذشته تا حال و به آینده در سیلان دائمی و سیر مداوم و مستمر باشد. تاریخ را بستر تکرار حوادث و وقایع برای عبرت‌آموزی و پندگیری نمی‌داند؛ هم‌چنین تاریخ را همچون حلقه‌های به هم پیوسته‌ای از سلسله وقایع و رخداد‌های زنجیره‌ای (که اگر حلقه‌ای یا بخشی از آن مفقود گردد، ارتباط وقایع و حوادث قبلی و بعدی از هم گسسته شود و نتوان علیت یا رابطه‌ای منطقی میان آن‌ها پیدا کرد و دچار سردرگمی و یأس شد) نمی‌داند. تاریخ، برخلاف تمام

آنچه مورخان تاکنون به گونه‌ای جزئی اعلام داشته‌اند، «تکرار حوادث» نیست؛^۱ شاید تشابه^۲ و همانندی‌هایی در کار باشد. به چه دلیل و با چه حقی به خود اجازه می‌دهند که رخدادی اجتماعی - سیاسی را در یک زمان و مکان خاص، تکرار موبه مو و مطابق رخدادی دیگر در زمان و مکانی دیگر بدانند؟! مورخان رسمی و غیر رسمی، آکادمیک و غیر آکادمیک که تاریخ و تاریخ‌نگاری را حرفه تخصصی و انحصاری خود می‌دانند، بر اساس چه دلایل و استلزام‌هایی و با چه توجیهی کراراً در برخورد با حوادث، قاطعانه حکم می‌کنند که «بازهم تاریخ تکرار شده است»، حال آن‌که نه بستر زمانی، نه بستر مکانی و نه سوژه و کارگزاران درگیر در حوادث (انسان‌ها) یکی نیستند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها چگونه می‌تواند تکرار انقلاب ۱۷۸۹ - ۱۷۹۴ فرانسه ژاکوبین‌ها به‌شمار آید؛ تازه این در حالی است که هدف‌ها، برنامه‌ها و کارکردهای هر یک از این دو انقلاب را در نظر نگیریم: یکی طلیعه جامعه بورژوازی مدرن و منادی سرمایه‌داری رو به پیش، و ناقوس مرگ رژیم کهن، و دیگری داعیه‌دار انهدام نظام سرمایه‌داری بورژوازی و استقرار جامعه بی طبقه زحمت‌کشان. فوکو با چنین لحن گزنده و نیش‌داری به انتقاد و اعتراض بر جریان‌های رایج در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری برخاسته است. در واقع، نظریه‌های وی ادعاینامه‌ای است بر ضد تاریخ‌نگاری از گذشته تا حال، و داعیه‌ای است برای به مبارزه طلبیدن مورخان از گذشته تاکنون. همین نظریه‌های وی بود که بسیاری از آنان را شدیداً برآشفته ساخت؛ آنان به مبارزه با وی برخاسته، او را تهدیدی جدی برای حرفه تاریخ‌تلقی کردند و به هم‌قطاران خود هشدار دادند که باید به گونه‌ای جدی به مبارزه با این «آفت مضر برای مزرعه تاریخ» برخاست.^۳

فوکو روش‌ها و ترفندهای خاصی را برای رویکرد تاریخی خود برمی‌گزیند که کاملاً با روش‌های گذشته، متفاوت است.

۱. همان.

2. Resemblance.

۳. نوذری. همان، ص ۲۵۰.

وی در رساله‌ای موسوم به گفتمانی درباره زبان روش‌ها و ترفندهای اصلی خویش را تبیین می‌کند. او مدعی است که این اصول در تمام تحقیقات او نقش اساسی داشته‌اند. این اصول عبارت‌اند از:

۱. واژگونی (Reversality) ۲. گسست و انقطاع (Discontinuti) ۳. ویژگی یا

دگرسانی (Specificity) ۴. برون‌بودگی (Exteriority).^۱

برخی از این اصول که با تاریخ ارتباط دارد در ادامه، تبیین و معرفی می‌شود:

۱. واژگونی

واژگونی یکی از مهم‌ترین اصول شناختی فوکو است، به گونه‌ای که این اصل بر سه اصل دیگر حاکمیت دارد و پیش‌فرض آن‌ها محسوب می‌شود. به نظر فوکو واژگونی عبارت است از آنچه انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود احیا کند. به عبارت دیگر، در حالی که سنت یا مکتب فکری، تفسیر خاصی از رویدادی تاریخی را بیان می‌کند، می‌توان با طرح تفسیر و تعبیری دیگر در مقابل آن، زمینه اندیشه تازه‌ای را در آن مورد، فراهم ساخت. به عبارت دیگر می‌توان پدیده‌ای را از زاویه متفاوت با آنچه عرضه شده بررسی کرد. به همین دلیل فوکو در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در برابر مفاهیم رایج در تاریخ سنتی، موضع خاصی اتخاذ می‌کند و آن‌ها را از زاویه دیگری بررسی می‌کند. اصل واژگونی در تمام آثار فوکو، یعنی تاریخ جنون، زایش درمانگاه، نظم اشیاء، مراقبت و مجازات، و تاریخ جنون حضور دارد.

این اصل که پایه تبارشناسی فوکو بر آن قرار دارد، تاریخ را تاریخ واژگون می‌داند. در واقع فوکو با اصل واژگونی به معارضة با تاریخ سنتی می‌پردازد. به نظر فوکو در تاریخ سنتی، پژوهشگر، کشف ثبات، تداوم و پیوستگی تکاملی رویدادها را هدف اصلی تحقیقات خود قرار می‌دهد. این متفکران، حرکت تاریخی را تکاملی می‌دیدند و مدعی بودند که بشر در دوره‌های اول، از مراحل بسیار ابتدایی سیر می‌کند و رفته‌رفته هرچه زمان می‌گذرد به مراتب بالاتر و عالی‌تر می‌رسد. بنابراین،

۱. محمد ضیمران، دانش و قدرت، ص ۳۸.

بشر امروزی داناتر از بشر دیروز است، زیرا مراتب دیروز را طی می‌کند و به تجربه امروز رسیده است. به نظر فوکو چنین برداشتی از تاریخ، اصل و پایه و یکی از شعارهای دوره روشن‌گری بوده است.^۱

البته فوکو به هیچ وجه منکر پیشرفت و تکامل نیست، بلکه وی از منظر تبارشناسی به این مسئله نگاه می‌کند. مثلاً فوکو در کتاب مراقبت و مجازات: تولد زندان، با توصیف صحنه هولناک شکنجه و اعدام محکومی که جرمش شاه‌کشی است آغاز می‌کند. نخست، بدن محکوم را سوراخ سوراخ می‌کنند و در سوراخ‌ها موم و سرب مذاب می‌ریزند، سپس چهار دست و پای او را به چهار اسب می‌بندند و با رم دادن اسب‌ها تنش را چهار پاره می‌کنند و همه این‌ها در ملأعام صورت می‌گیرد. فوکو در همان کتاب بلافاصله متن قوانینی را نقل می‌کند که هشتاد سال پس از تاریخ این اعدام برای نظارت بر رفتار زندانیان وضع شد. منظور فوکو از نشان دادن این تحولات و شیوه مجازات در دو قرن گذشته، برجسته کردن بی‌رحمی و شقاوت گذشتگان نیست، بلکه می‌خواهد نشان دهد که چگونه برداشت سنتی از مجازات، جای خود را به برداشت جدید از مجازات می‌دهد. در نگاه اول، تصور می‌شود که پیشرفت مهمی در نوع مجازات صورت گرفته، در حالی که فوکو معتقد است این‌گونه نیست، بلکه با رشد و گسترش علوم انسانی و اجتماعی و با وقوع تحولات اساسی، مجازات بدنی در ملأعام محو شد، اما در نظام جزایی جدید، روح، جای بدن را به‌عنوان موضوع مجازات در بر می‌گیرد.

۲. روش گسست

یکی دیگر از اصول چهارگانه روش‌شناسی فوکو که در تبارشناسی و دیرینه‌شناسی نقش عمده‌ای دارد، «روش گسست» است. فوکو در تبارشناسی برخلاف روش تاریخ سنتی، در پی کشف تداوم و پیوستگی میان رویدادها و وقایع نیست، بلکه تلاش می‌کند تا گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روند حرکت‌های اجتماعی و تاریخی بسیار مؤثر بوده‌اند و از آن‌ها غفلت شده است، نشان بدهد؛ به عبارت

۱. همان، ص ۸۱-۸۲.

دیگر، فوکو بر اساس اصل واژگونی، عدم تداوم و گسست را اصل موضوع تحقیقات بعدی خود قرار می‌دهد و سعی می‌کند آن را در طول تجربه تاریخی انسان غربی نشان دهد.

فوکو در جستار نیچه، تبارشناسی، تاریخ و هم‌چنین در کتاب نظم اشیاء، دیرینه‌شناسی علوم انسانی، به وضوح این مسئله را بررسی کرده است. در حقیقت، وی موضوع گسست و انقطاع میان وقایع و رویدادها را محور اصلی تحقیقات خود در علوم طبیعی و انسانی می‌داند.^۱

(۹۷)

فوکو در آثار خود به جای مفهوم پیشرفت و تداوم، مفهوم گسست‌های معرفت‌شناسانه (یا شناخت‌شناسانه) را به کار می‌برد. البته ایده گسست، خاص اندیشه فوکو نیست، بلکه ایده‌ای است که افراد دیگر مثل، تامس کوهن و فایریند نیز در بحث‌های خود به آن رسیده یا نزدیک شده‌اند. مثلاً کوهن با طرح انقلاب‌های عمومی در فلسفه علم تا حدودی به مفهومی که فوکو از گسست ارائه کرده، نزدیک می‌شود. اما فوکو این مفهوم را از گاستون باشلار که مدتی هم استاد او بوده است دریافت می‌کند. فوکو در همین جهت در کتاب نظم اشیاء، دیرینه‌شناسی علوم انسانی، مفهوم «اپیستمه» یا صورت‌بندی دانایی را وارد می‌کند، و تاریخ معرفتی غرب را به سه دوره رنسانس، کلاسیک و مدرن تقسیم می‌کند.

نظریه عدم استمرار در تاریخ

فوکو روند تحول تاریخ گذشته را نقل نمی‌کند و راوی حوادث و وقایع گذشته نیست؛ به بیان دیگر وی داستان‌سرایی نمی‌کند که چگونه تاریخ یکپارچه گذشته به آرامی و به‌طور یک‌نواخت سر از حال در آورده است. خلاصه این‌که فوکو مورخ استمرار و تداوم نیست، بلکه مورخ عدم استمرار و عدم تسلسل است.^۲ فوکو تلاش دارد تا دیگرگونی، غرابت و تهدیدآمیز بودن گذشته را نشان دهد. سعی وی جدا ساختن گذشته از حال است؛ گسستن علاقه ساده و صمیمانه‌ای که

۱. همان، ص ۸۴.

۲. نودزی، همان، ص ۴۵۷.

مورخان به‌طور سنتی به رابطه گذشته با حال داشته و دارند. وی بر آن است تا موقعیت مورخ را از فردی که با گردآوری کلیه معانی «گذشته» و پی‌گیری مسیری محتوم که معانی یاد شده، از طریق آن در «حال» مستحیل می‌شوند و به حمایت از «حال» بر می‌خیزد، به موقعیت فردی درآورد که گذشته را از حال منقطع می‌سازد و با نشان دادن بیگانگی گذشته، مشروعیت حال را کاسته و آن را مشروط و نسبی می‌سازد. فوکو این کار را به گونه‌ای تند و نیش‌دار صورت می‌دهد، مثلاً در عبارت‌های زیر که مورخان روشنفکر را به خاطر وسواس فکری یا دغدغه بیش از حدشان در خصوص خویشاوندی و قرابت نزدیک میان آرا و عقاید - که در واقع تعبیر دیگری از تزداد و استمرار است - به باد سرزنش می‌گیرد:

... جست‌وجو در این توده انبوه سابق الذکر به دنبال متنی «پیشاپیش» مشابه متن بعدی است، بو کشیدن در تاریخ برای کشف پیش‌گویی‌ها یا طنین بازگفته‌ها، بازگشت به گذشته‌های دور برای پیدا کردن نخستین بذرها، یا پیشرفتن به جلو برای یافتن آخرین رد پاها، آشکار ساختن پای‌بندی آن (تاریخ) به سنت یا یگانگی غیر قابل تقلیل آن در یک متن، افزایش یا کاهش نیروی ابتکار آن، گفتن این‌که نحویون پورت رویال^۱ چیزی ابداع نکردند، یا کشف این نکته که کویه^۲ از افکار پیشینیان الهام زیادی گرفته بود، جملگی برای مورخانی که از هرگونه پیشرفت ابا دارند، تفنن نسبتاً بی‌ضرری است.^۳

بدین ترتیب، اوج بلوغ و کمال هر مورخ مستلزم چشیدن طعم گذشته و علاقه‌مندی به آن به عنوان اشتیاقی وافر به چیزی متفاوت است.

فوکو نقاب مظلومیت و پاکی معرفت‌شناختی مورخ را کنار می‌زند و حقیقت را آشکار می‌سازد. وی این سؤال آزار دهنده را مطرح می‌کند: زمانی که مورخ در

۱. در قرن ۱۷ میلادی مسایل فلسفی با مسایل مربوط به زبان در هم آمیخت و سبب پیدایی دستورهای (گرامر) به نام دستور عمومی شد. مشهورترین این نوع دستورها دستور عمومی و عقلانی، معروف به دستور پورت رویال است که در سال ۱۶۶۰م منتشر شد.

۲. زرز کویه (۱۷۶۹ - ۱۸۳۲م) طبیعی‌دان فرانسوی، بنیان‌گذار علم تشریح تطبیقی.

3. Michel Foucault. The Archeology of Knowledge. Trans. A.M. Sheridan - Smith. N.Y.: Pantheon, p. 114.

جست و جوی یافتن رد پاهای تداوم و استمرار در تاریخ گذشته است و علل وقایع گذشته را به عنصر تداوم نسبت می دهد، چه بلایی بر سر گذشته می آورد؟ از نظر فوکو تاریخ، هم زمان شکلی از دانش و شکلی از قدرت است؛ به تعبیر دیگر، تاریخ ابزاری است برای کنترل و رام کردن گذشته از طریق شناختن آن. به تعبیر رانکه،^۱ مورخ تظاهر می کند که تاریخ را در شکل واقعی آن بازآفرینی می کند. مورخ با استفاده از ترکیب و سرهم بندی زمخت و ناشیانه حکایت، روایات و آمار و ارقام چشم انداز گذشته را با عنایت به رنگ های حال نقاشی و ترسیم می کند. وی حال را بر اساس گذشته توصیف می کند و مدعی افشای حقیقت یا حقیقتی درباره گذشته و حال است. مورخ بدون آن که خود را در معرض سؤال قرار دهد این مهم را به انجام می رساند، در حالی که کار مورخ باید تحت انگیزه نیروی حقیقت محض و پویش برای شناخت صورت بگیرد.^۲

انتقاد فوکو بر پایه تضاد بین عینیت و نسبیت، و علم و ایدئولوژی بنا شده است. موضع وی ممکن است شبیه حمله بر ضد بی طرفی ارزشی باشد، لکن مسئله مورد نظر وی چیز دیگری است. دانستن این نکته نیز کمکی نخواهد بود که برای مثال آیا مورخ آشکارا ارزش های مورد اعتقاد خود، نظیر عشق به میهن، هواداری حزبی و مانند این ها را تصریح می کند یا خیر. انتقاد فوکو اساسی تر از این حرف ها است. جان کلام این نیست که آیا تاریخ با عنایت به موارد عینی به رشته تحریر در می آید یا به خاطر انگیزه ای ایدئولوژیک، بلکه نکته مورد بحث، عمل فردی است که مدعی است خود آگاهی وی متضمن نوعی حقیقت درباره گذشته بوده که آن را در جریان نگارش تاریخ آشکار می سازد. فوکو بر آن نیست که اقداماتی از این دست، تلاشی بیهوده، غیر ممکن و نا مشروع است، بلکه برعکس آن را عملی فعال، ارادی و حاکی از ذوق و علاقه در کار با مواد و مطالب می داند. این یک آفرینش است، یک داستان یا روایت به معنای دقیق کلمه؛ داستانی که به تصریح پوزیتیویست ها،

۱. لئوپلد فن رانکه (۱۷۹۵ - ۱۸۶۶ م deopoldvonranke) مورخ آلمانی. بنیان گذار مکتب جدید تاریخی که شدت ری بیشتر به دلیل نگارش آثار تاریخی بر اساس مطلب و موضوعات اصلی، منابع مادی و عینی است تا تکیه بر افسانه ها، حکایات و روایات سینه به سینه و سنت ها.
۲. نوذری، همان، ص ۴۵۸.

لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها گفتمانی با مجموعه‌ای از معانی خلق می‌کند و هر کس را که در تماس با آن قرار بگیرد تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فوکو مدعی است که نگارش تاریخی، عملی است که تأثیرگذاری‌هایی در پی دارد و این تأثیرگذاری‌ها، صرف‌نظر از حزب سیاسی فرد مورخ، تمایل به محو اختلاف و ناهمسانی گذشته و توجیه روایت یا تعبیر معینی از حال دارد. و بالأخره کاریست گفتمان گذشته، مورخ را در موقعیت ممتازی قرار می‌دهد: مورخ در مقام کسی که گذشته را می‌شناسد دارای قدرت است. مورخ روشنفکری است که بر گذشته تسلط دارد، کاملاً بدان وقوف دارد، آن را تغذیه می‌کند، بسط و گسترش می‌دهد و آن را کنترل می‌کند. از آن‌جا که مورخ تحت عنایت نظریه تداوم و استمرار قادر به گردآوری تجربیات گذشته در خویش است، لذا در حفظ و تأکید بر اهمیت آن، تأکید بر نوعی اجتناب‌ناپذیری که گذشته با آن به حال منتهی می‌شود، و نیز در انکار این نکته که پایه قدرت معینی در میان است، نوعی منافع ایدئولوژیک دارد.^۱

فوکو می‌نویسد: تاریخ مستمر و متداوم، جزء لاینفک نقش اساسی سوژه (فاعل و کارگزار تاریخی) است؛ تضمین این‌که هر آن‌چه از کف داده است می‌توان مجدداً به وی بازگرداند؛ این اطمینان که «زمان» هیچ چیزی را بدون اعاده آن در چارچوب وحدتی بازسازی شده از بین نمی‌برد؛ این وعده که بالأخره روزی سوژه - در شکل خودآگاهی تاریخی - قادر خواهد بود که یک بار دیگر تمام آن چیزهایی را که به دلیل تفاوت و اختلاف از هم فاصله گرفته یا دور از هم نگه داشته شده است مجدداً برای خود بردارد و تحت نفوذ و کنترل خود درآورد، و در آن‌ها چیزی را پیدا کند که می‌توان آن را مقصد و منزلتگی وی خواند.^۲ با این شیوه، تاریخ، بدان‌گونه که امروز عمل می‌شود، نوعی کلیت بخشی هگلی گذشته و حال را به نمایش می‌گذارد.

اهمیت نقد معرفت‌شناسی کاریست تاریخی توسط فوکو زمانی آشکار می‌شود که در مورد آن دسته روش‌های تاریخی که آگاهانه خود را طرفدار پیشرفت جا می‌زنند به کار گرفته شود.

۱. همان، ص ۴۵۸ - ۴۵۹.

دیرینه شناسی و تبارشناسی

با توجه به واکنش منفی فوکو نسبت به مکتب‌هایی از قبیل پدیدارشناسی، اگزستانسیالیسم، هرمنوتیک، ساختارگرایی و مارکسیسم، فوکو به جای لقب فیلسوف خود را دیرینه‌شناس و تبارپژوه علوم اجتماعی و انسانی معرفی می‌کند. نکته مهم این‌که فوکو، همواره به عناوین و لقب‌های سنتی بدگمان بود و از هرگونه نظریه کلی اجتناب می‌ورزید و آن‌ها را گمراه کننده می‌دانست.

نکته دیگر این‌که فوکو، هم در روش دیرینه‌شناسی و هم در روش تبارشناسی، به واژه تاریخ در معنای سنتی آن سخت حساس بود و از به‌کارگیری آن تا حد ممکن اجتناب می‌ورزید. فوکو در سال ۱۹۷۰م، هنگامی که به استادی کلژ دو فرانس منصوب شد برای نخستین بار به‌طور رسمی عنوان «استاد تاریخ نظام‌های اندیشه» را برای خود برگزید تا خود را از سنت تفکر حاکم، یعنی تاریخ آرا و عقاید سنتی متمایز کند.^۱ فوکو در همین جهت، اصطلاح دیرینه‌شناسی و تبارشناسی را که دو واژه کاملاً شناخته شده و مهم در روش شناسی مشهور اوست به کار می‌برد تا به اهداف مورد نظر خود در زمینه دانش، قدرت، حقیقت و ارتباط آن‌ها با یکدیگر بپردازد. مسلماً بدون فهم این دوروش، فهم آثار فوکو با مشکل روبه‌رو خواهد شد. ارنولد دیویدسون از متخصصان اندیشه فوکو، سه حوزه تحلیلی را در تمام آثار فوکو مشخص کرده است: «دیرینه‌شناسی، تبارشناسی و اخلاق».^۲

الف) دیرینه شناسی (archeologie)

مسئله‌ای که فوکو سخت از آن هراس داشت و پیوسته می‌کوشید از آن انتقاد کند نوشتن تاریخ رسمی و سنتی بود. در دورانی که فوکو زندگی می‌کرد، تاریخ به صورت نظامی کاملاً رسمی درآمده بود. در واقع، تاریخ به صورت چارچوبی عقل باورانه مشخص درآمده بود که اجازه نمی‌داد تمام گستره‌هایی که در تحولات و تجربیات تاریخی بشر وجود دارد در آن مندرج و مشخص شود.

1. Nilson, P.1.

۲. دیوید کوزنزی، هوی، فوکو در بوته نقد، ص ۶۱.

بنابراین فوکو معتقد بود که این‌گونه تاریخ‌نگاری، توان تحلیل و بررسی تجربه بشر را از دست داده و باید حوزه تازه‌ای را بازکنیم که دنباله روی رهیافت‌های تاریخ سنتی نباشد، بلکه بتواند به ساحت‌های نو و اندیشه نشده دست‌رسی پیدا کند؛ یعنی بتواند رخدادها، حوادث و رویدادهایی جزئی را که به فراموشی سپرده شده‌اند برجسته کند. فوکو به همین دلیل، واژه دیرینه‌شناسی را ابداع می‌کند تا به هدف مورد نظرش در زمینه چگونگی شکل‌گیری دانش و ارتباط آن با قدرت بپردازد.

بنابراین می‌توان گفت هدف فوکو از دیرینه‌شناسی این است که ما از لایه‌های فرهنگی - اجتماعی موجود، به تجربیات، کارکردها و حوادثی در گذشته پی ببریم که کمتر به آن‌ها توجه شده است. اگر ما بتوانیم ماهیت و گوهر این لایه‌های فرهنگی و اجتماعی را در چارچوب مشخصی کشف و تحلیل کنیم در آن صورت به پدیده‌های جدیدی دست خواهیم یافت که قبلاً از آن‌ها غفلت شده بود.

به عبارت دیگر - همان‌طور که قبلاً بیان کردیم - فوکو در مقابل اعتقادات تاریخ سنتی، می‌خواهد خصلت منفرد و پراکنده رخدادهای تاریخی را بررسی کند، به همین دلیل او در کتاب *نظم اشیاء*: دیرینه‌شناسی علوم انسانی تأکید می‌کند که دیرینه‌شناسی باید هر اتفاق و حادثه‌ای را در همان دوره خاص خود و در همان ساختار کلی آن بررسی کند. به نظر او این ساختار کلی چیزی است که حوزه معرفتی ما را در هر دوره‌ای مشخص می‌کند، مثلاً در این ساختار کلی بین علم زیست‌شناسی، دستور زبان و اقتصاد رابطه خاصی وجود دارد که به همان دوره مختص است. بنابراین از سخنان فوکو نتیجه می‌گیریم که می‌توانیم با بررسی صورت‌بندی دانایی در هر دوره‌ای به مسائلی که در گذشته از آن‌ها غفلت واقع شده است دست پیدا کنیم.^۱

ب) جایگاه دیرینه‌شناسی در آثار فوکو

دیرینه‌شناسی یکی از اصطلاحات کلیدی فوکو در بیان چگونگی شکل‌گیری

1. michel foucault, "the order of things" An Archeology of human scine, p.236.

معرفت و دانایی انسان در طول تاریخ غرب، و به طور کلی چگونگی شکل‌گیری علوم اجتماعی و انسانی است. فوکو این واژه را در برابر تاریخ‌گرایی (historicism) رایج و سنتی قرار می‌دهد. در فهم روش دیرینه‌شناسی که آن را باستان‌شناسی هم ترجمه کرده‌اند، کلمه باستان‌شناسی می‌تواند روشن‌گر فهم این روش باشد.

باستان‌شناسی به معنای تحت اللفظی کلمه «روش مطالعه تاریخ است که متضمن حفاری و بیرون کشیدن مصنوعات گذشته از زیر خاک است».^۱ به عبارت دیگر، دیرینه‌شناسی فلسفی فوکو تا اندازه‌ای شبیه به کار باستان‌شناسی است. در واقع فوکو می‌خواهد مسائل جزئی، رویدادها و وقایعی را که کمتر به آن‌ها توجه شده، برجسته و نمایان کند. به بیان دیگر او می‌خواهد در میان اسناد خاک گرفته قدیمی، و از میان همه آن جست‌وجوها خصلت یکتا، تکرارناشدنی و فراموش شده هر رخداد را پیدا کند. اما دیرینه‌شناس در این معنا نمی‌خواهد به مانند روش‌های گذشته به بررسی پرسش‌هایی در باب ذات و ماهیت انسان و پدیده‌ها در هستی بپردازد، بلکه دیرینه‌شناس به طور کلی با هرگونه کلی‌گویی و نظام‌سازی مخالف است؛ او می‌خواهد به بررسی همین حوادث و رویدادهای سطحی و روزمره‌ای بپردازد که پیش‌پا افتاده تلقی می‌شوند.

فوکو کتاب عظیم و پر سر و صدای خود، یعنی واژه‌ها و چیزها: دیرینه‌شناسی علوم انسانی را منتشر می‌کند و در آن، روش دیرینه‌شناسی را بررسی می‌کند. دیرینه‌شناسی در مقایسه با روش‌های پژوهشی مرسوم، شیوه‌ای متفاوت در تفحص تاریخی است و در سطح متفاوتی انجام می‌شود. فوکو در این کتاب، مفاهیم رایج در تاریخ سنتی از قبیل پیشرفت، تداوم و پیوستگی و ثبات را از گردونه بحث خارج می‌کند و به جای آن برگسست‌های معرفت‌شناسانه تأکید می‌کند. او در این کتاب، گفتمان و روابط گفتمانی را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، فوکو در این اثر، مدعی است که دیرینه‌شناسی از شرایط پیدایش و امکان ظهور علوم انسانی سخن می‌گوید.

اما قبل از آن فوکو از شرایط و امکان ظهور مفهومی معرفت‌شناسانه جدید

۱. جنی تاپشمن و گراهام وایت، فلسفه اروپایی در عصر نو، ص ۳۲۵.

موسوم به «انسان» سخن می‌گوید. به نظر او ارتباط میان واژه‌ها و چیزها در عصر جدید به ظهور این پدیده معرفت‌شناسانه انجامیده است. می‌توانیم بگوییم که نتایج دیرینه‌شنانه فوکو در این اثر، عبارت‌اند از:

۱. تأکید برگسست‌های معرفت‌شناسانه به جای مفاهیمی از قبیل پیشرفت، تداوم و پیوستگی؛

۲. ظهور مفهوم اپیستمه یا صورت‌بندی دانایی؛

۳. ظهور مفهوم جدیدی از انسان به‌عنوان سوژه و ابژه قدرت و دانش؛

۴. تأکید بر مسئله‌گفتمان و روابط‌گفتمانی به جای تأکید بر مطالعه نهادهای اجتماعی - فرهنگی و سیاسی. بدیهی است که فوکو دیرینه‌شناسی را در تقابل با هرمنوتیک به کار می‌برد، زیرا دیرینه‌شناسی برخلاف هرمنوتیک، در پی کشف و تحلیل معناهای نهفته در متن نیست، بلکه بیشتر به سطح گفتمان‌ها می‌پردازد.^۱

مثلاً فوکو در کتاب تاریخ دیوانگی می‌کوشد تا دیرینه‌شناسی سکوت را دربارهٔ مقوله جنون مطرح کند؛ یعنی فوکو در تلاش برای بیان این مسئله است که چگونه دیوانگانی که در گذشته در کنار افراد دیگر به‌صورت مسالمت‌آمیزی زندگی می‌کردند با پیدایش عقل خردباور مدرنیته از گردونه اجتماع خارج شدند و همین عقل صدای آنان را در اجتماع خاموش کرد و به انزوا کشاند. هم‌چنین در زایش درمانگاه، نگاه پزشکی را دربارهٔ بدن فرد تحلیل می‌کند. نیز در این کتاب، او دیرینه‌شناسی علوم انسانی را در نظم اشیا بررسی می‌کند.

در این جا هدف فوکو توصیف مجموعه‌ای از احکام است که در یک عصر و جامعه خاص رایج‌اند؛ یعنی دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد که چه مفاهیمی، معتبر یا نامعتبر، جدی یا غیرجدی شناخته می‌شوند. هدف آن، کشف معانی نهفته یا حقیقتی عمیق نیست. سخن از منشأ گفتن و یافتن آن در ذهن گویندهٔ آن نیست، بلکه دیرینه‌شناسی در پی چگونگی و شرح پیدایش ظهور و امکان قواعد و روابط گفتمانی و حوزه کاربرد عملی آنهاست.

بنابراین، دیرینه‌شناسی در این معنا برخلاف مفاهیم رایج در تاریخ سنتی، با

تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام سروکار ندارد و نمی‌خواهد به اجزای پراکنده گفتمان، وحدت بخشد، بلکه هدف آن صرفاً توصیف قلمرو وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی و نهادهایی است که صورت‌بندی گفتمانی در آن‌ها مشخص و فعلیت می‌یابند.^۱ پس در دیرینه‌شناسی، سخن از گسست‌ها، شکاف‌ها، خلاف‌ها و تفاوت‌هاست، نه تکامل، ترقی و توالی اجتناب‌ناپذیر پدیده‌ها.

فوکو در اثر مهم خود یعنی دیرینه‌شناسی دانش از جنبه‌ای دیگر به روش دیرینه‌شناسی پرداخته است. او در این اثر، کوشیده است تا ملاحظات روش‌شناسانه خود را نظم و نسق بخشد و بر دیرینه‌شناسی آرا و عقاید به‌عنوان ابزاری نیرومند و ضروری برای درک شرایط تاریخی شکل‌گیری گفتار، تأکید کند.^۲ وی در این کتاب نیز تحلیلی دیرینه‌شناسانه از شرایط زمانی ظهور و بروز علوم انسانی و نیز تفسیر دیرینه‌شناسانه جامع‌تری از تحولات و نگرش‌ها در حوزه معرفت تاریخی به‌دست می‌دهد. نکته مهم در این کتاب این است که فوکو دو شیوه متفاوت را در تاریخ اندیشه از هم متمایز کرده است:

شیوه اول: در این شیوه که به قول فوکو شیوه رایج در تاریخ سنتی است، حاکمیت سوزه در تاریخ اندیشه حفظ می‌شود و تاریخ اندیشه به‌عنوان تداوم و پیوستگی گسست‌ناپذیر آگاهی انسان تصور می‌شود.

شیوه دوم: این شیوه که شیوه خود فوکوست از سوزه حاکم بر تاریخ، مرکز‌زدایی می‌شود و به جای آن بر تحلیل قواعد گفتمانی تشکیل‌دهنده انسانی در تاریخ تأکید می‌کند.^۳ فوکو در این کتاب معتقد است در هر عصر، مجموعه‌ای از احکام به‌عنوان علم یا نظریه به وحدت می‌رسند. بنابراین، در این‌جا نیز سخن از گسست‌ها و تغییر شکل‌هاست، نه استمرار و تداوم.

به اعتقاد فوکو در هر فرهنگ و نظام معرفتی در یک دوره تاریخی خاص، هرگز بیش از یک صورت‌بندی دانایی وجود ندارد و این صورت‌بندی دانایی، تعیین‌کننده شرایط امکان‌دانایی و بیان‌گر وحدت و روح حاکم بر یک دوران می‌باشد.

۱. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، همان، ص ۲۰.

۲. دیوید کوزنزی هوی، همان، ص ۷۱.

۳. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، همان، ص ۱۹.

به نظر فوکو تحول از عصری به عصر دیگر تکاملی نیست، بلکه هر یک، وجه شناخت و ایستمه خاص خود را دارد. بنابراین در این جا اندیشه ترقی و تکامل منتفی می‌گردد و مفهوم گسست وارد می‌شود. تمام صورت‌بندی دانایی از یک عصر به عصر دیگر به شیوه‌ای بنیادین تحول پیدا می‌کند.

اما به هر حال فوکو مفهوم گسست را در روش دیرینه‌شناسی برای مقابله با مفاهیم رایج در تاریخ سنتی، یعنی تداوم، پیوستگی و پیشرفت به کار می‌برد تا روش و هدف خود را کاملاً از متفکران گذشته مشخص نماید. فوکو از مفهوم گسست در همین جهت استفاده می‌کند.

او در بیان سه دوره معرفتی رنسانس، کلاسیک و عصر مدرن، تحول از یک دوره به دوره دیگر را به صورت تکاملی نمی‌بیند، بلکه این جابه‌جایی را حاصل گسست‌هایی معرفت‌شناسانه می‌داند. او در مصاحبه‌ای در این باره می‌گوید:

این ماجرای عدم تداوم و گسست همواره مرا گیج می‌کند. بدون شک من در واژه و چیزها مقصودم را به روشنی بیان نکرده‌ام، هر چند آن‌جا مفصل در این مورد حرف زده‌ام. به نظرم در برخی شکل‌های تجربی دانش، چون زیست‌شناسی، اقتصاد سیاسی، روان‌پزشکی و... آهنگ دگرگونی، طرح‌های تکاملی یک‌دست و مداومی را دنبال نمی‌کنند که معمولاً به آن نسبت می‌دهند، مثلاً در علمی مانند پزشکی در پایان سده هیجدهم، گونه خاصی از سخن وجود داشت که دگرگونی تدریجی آن، در دوره‌ای بیست و پنج تا سی ساله نشان دهنده یک پیشرفت و تکامل نیست، بلکه نشان دهنده یک گسست راستین از قواعد گذشته است... مسئله من این نبود که بگویم خوب، زنده‌باد عدم تداوم، ما، در عدم تداوم زندگی می‌کنیم و عجب چیز خوبی است. مسئله‌ام طرح این پرسش بود که چگونه است که در لحظه‌ای خاص، و در نظام معینی از دانش، این جهش‌های ناگهانی، این تسریع تکامل، این دگرگونی‌ها که با هیچ تصور ملایم و مداومی جور نیست که معمولاً بدان باور دارند رخ می‌دهند. مسئله من بر سر این نیست که چنین تغییراتی می‌تواند سریع باشد یا نه، نکته بر سر تغییر در محتوای قدیمی و تغییر شکل در محتوای جدید هم نیست، بلکه مسئله من بر سر این است که چگونه و چرا در لحظه‌هایی خاص، سامان دانایی در یک دوره‌ای، دست‌خوش تحول و دگرگونی می‌شود؛ به عبارت دیگر، چه اتفاقی می‌افتد که ما به صورت ناگهانی در یک دوره تاریخی خاص، در یک صورت‌بندی دیگری وارد می‌شویم.^۱

۱. مانی حقیقی، سرگشتگی نشانه‌ها، نمونه‌هایی از نقد پسامدرن، ص ۳۱۹.

به نظر فوکو مسئله مهم در این جا این است که این گذر از نوعی دانش به نوع دیگر، همیشه بر خلاف آنچه می‌گویند به صورت تکاملی انجام نمی‌گیرد؛ وقتی خوب دقت می‌کنیم، می‌بینیم این گذر از یک دوره دانایی به دوره دیگر، با گسست‌های معرفت‌شناسانه همراه بوده است. این مسئله‌ای است که فوکو آن را به خوبی در کتاب *نظم اشیاء* توضیح می‌دهد. البته فوکو منکر پیشرفت و تکامل در عالم هستی نیست، او مدعی است آن چیزی که اسمش را پیشرفت می‌گذاریم به هیچ وجه قابل اثبات نیست، بلکه استعاره‌ای از پیشرفت است. به اعتقاد فوکو ما تمایل داریم حرکات و دگرگونی‌ها را همیشه تحت عنوان پیشرفت قلمداد کنیم، در حالی که این‌گونه نیست. در واقع او می‌خواهد یکی از مبانی مهم عصر روشنگری را زیر سؤال ببرد. به اعتقاد او یکی از شعارهای اصلی مکتب روشنگری، اصل ترقی، تکامل و پیشرفت بود و بسیاری از متفکران این دوره، فلسفه خود را بر اساس نظریه پیشرفت و به خصوص، پیشرفت در متن تاریخ بنا کردند. این عده، حرکت تاریخ را تکاملی می‌دانستند و اعتقاد داشتند که بشر در دوره‌های گوناگون از مرحله عقب‌ماندگی به پیشرفت سیر می‌کند. اما فوکو این مبنا را زیر سؤال می‌برد؛ به نظر او این برداشت از ترقی و تکامل در تاریخ و جامعه، توضیح درستی از دگرگونی‌های مختلف را به دست نمی‌دهد. نهایت این که فوکو معتقد است آنچه ما از آن به عنوان پیشرفت یاد می‌کنیم ممکن است فهمی متفاوت از گذشته باشد نه این که آن را ضرورتاً نوعی پیشرفت بدانیم.

اولین گسست، با فروپاشی انگاره عصر رنسانس، یعنی مشابهت رخ می‌دهد و با جایگزینی انگاره بازنمایی، ما وارد عصر کلاسیک می‌شویم. در عصر کلاسیک، بازنمایی بر روابط میان واژه‌ها و چیزها حاکمیت یافت.^۱

خلاصه تحلیل فوکو مانند این است که یک نقاش با تصویری که بر پرده نقاشی آورده صحنه‌ای را بازنمایی کرده، اما خود نقاش، وقتی خوب دقت می‌کنیم، می‌بینیم در آن صحنه حضور ندارد یا مثلاً یک زیست‌شناس در طبقه‌بندی که در مورد حیوانات انجام می‌دهد، خود جایی در این طبقه‌بندی ندارد؛ یعنی خود

۱. میشل فوکو، نیچه، فروید، مارکس، ص ۲۳.

فاعل، در جدولی که آن را بازنمایی کرده قرار نمی‌گیرد. در واقع، انگاره حاکم بر عصر کلاسیک به گونه‌ای است که انسان در آن، به‌عنوان سوژه و ابژه مطرح نمی‌شود، بلکه فقط پس از فروپاشی این انگاره است که انسان در آن، به‌عنوان سوژه و ابژه حاکمیت پیدا می‌کند. به همین دلیل است که فوکو از ظهور پدیده‌ای معرفت‌شناسانه موسوم به انسان، سخن می‌گوید. منظور فوکو این است که انسان به معنایی که ما امروزه آن را می‌شناسیم، یعنی سوژه و ابژه دانش و قدرت، در گذشته حضور نداشت، در واقع با ظهور عصر مدرن، انسان به‌عنوان سوژه و ابژه دانش شکل می‌گیرد.^۱

دومین گسست معرفت‌شناسانه به‌گفته فوکو در اواخر قرن هیجدهم با فروپاشی عصر کلاسیک رخ داد و ما وارد عصر مدرن یا عصر انسان شدیم در عصر کلاسیک، انسان به‌عنوان سوژه و ابژه دانش، جایی نداشت.

ج) روش تبارشناسی

اولین سؤالی که در ذهن خواننده ایجاد می‌شود این است که آیا روش تبارشناسی به‌عنوان یک رویکرد جدید، مکمل دیرینه‌شناسی است یا در مقابل آن قرار دارد؟ فوکو در دیرینه‌شناسی، بیشتر به دنبال فهم چگونگی شکل‌گیری معرفت و دانایی در طول تاریخ غرب بود. اما روش دیرینه‌شناسی نتوانست در خصوص معرفت، پاسخ‌گوی تمام مشکلات باشد، به‌خصوص این‌که فوکو در زمینه گسست‌های معرفت‌شناسانه با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شد. مهم‌ترین انتقادی که در این زمینه به فوکو وارد شد این بود که او به شرح چگونگی و چرایی روند تحول از یک حوزه معرفتی به حوزه دیگر قادر نیست. علاوه بر این فوکو در آثار قبل از دهه ۱۹۷۰م پی برد که در روش دیرینه‌شناسی صرفاً بر قواعد گفتمانی تأکید کرده است، لذا او به دنبال روشی بود که بتواند هم از مشکلات روش دیرینه‌شناسی بگریزد و هم بتواند پشتوانه محکم‌تری برای نظریه خود راجع به عدم تداوم و استمرار در تاریخ به‌دست آورد.

از سال‌های دهه ۱۹۷۰م فوکو دو کتاب دیگر را به رشته تحریر در آورد: مراقبت و مجازات: تولد زندان (۱۹۷۵م) و جلد اول تاریخ جنسیت (۱۹۷۶م)، که در واقع می‌توان آن‌ها را نقطه شروع جدایی او از نوشته‌ها و آثار قبلی دانست. فوکو در این آثار تلاش می‌کند دو اشتباه اصلی روش دیرینه‌شناسی را اصلاح کند: نخست، این‌که او میدان پژوهش خود را گسترش می‌دهد تا روابط غیرگفتمانی را نیز در بر بگیرد، دوم، این‌که از عناصر دردسرساز دیرینه‌شناسی، از قبیل ادعای کشف قواعد برای شکل‌گیری گفتار، آسوده شود.^۱ اما مهم‌ترین ویژگی روش دیرینه‌شناسی، یعنی چگونگی شکل‌گیری علوم انسانی و اجتماعی به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به قدرت همچنان باقی ماند.

پس از وقایع و رویدادهای سال ۱۹۶۸م علایق فوکو آشکارا از مسئله گفتمان و روابط گفتمانی فاصله گرفت. و به‌سوی کردارها و نهادهای اجتماعی سوق داده شد. روشن است که قبل از آن، مسئله قدرت به‌عنوان محور اصلی تفکر مذکور موضوع بحث او نبوده است. فوکو در دروس افتتاحیه کلژ دو فرانس در سال ۱۹۷۰م تحت عنوان «گفتار در زبان» که به زبان فارسی «نظم گفتار» ترجمه شده است، اجمالاً به مسئله تبارشناسی و رابطه آن با دیرینه‌شناسی اشاره می‌کند. فوکو در این مرحله، هنوز در پی حفظ نظریه دیرینه‌شناسی خود و تکمیل آن با تبارشناسی است.^۲

فوکو در آثار دهه ۱۹۷۰م، یعنی در مراقبت و مجازات و جلد اول تاریخ جنسیت، آشکارا اولویت تبارشناسی و دیرینه‌شناسی را معکوس می‌کند؛ یعنی تبارشناسی بر دیرینه‌شناسی اولویت پیدا می‌کند. تبارشناس در این جا به کسی گفته می‌شود که بر روابط قدرت و دانش و پیکر انسان در جامعه قدرت تمرکز می‌کند.^۳ فوکو با تنظیم تبارشناسی، نخستین گام عمده را در راه رسیدن به تحلیلی رضایت بخش تر و پیچیده‌تری از روابط قدرت برمی‌دارد. او اولین گام را طی مقاله‌هایی تحت عنوان «نیچه، تبارشناسی، تاریخ» که در سال ۱۹۷۱م منتشر کرد برداشت.

۱. اریک ماتیوز، فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ص ۱۲۵.

۲. میشل فوکو، نظم گفتار، ص ۵۲ - ۵۵.

۳. اریک ماتیوز، همان، ص ۲۱۹.

فوکو در رساله گفتار در زبان اعلام می‌کند که تبارشناسی به وسیله دیرینه‌شناسی، پشتیبانی و تکمیل می‌شود، از همین رو نباید تبارشناسی را در برگیرنده تمام دستگاه روش‌شناسانه او دانست. بنابراین، بسیاری از شارحان اندیشه‌های فوکو بر این عقیده‌اند که گسستی میان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی نیست؛ به عبارت دیگر، تبارشناسی به صورت روشی مکمل دیرینه‌شناسی به کار می‌رود، پس گسستی در کار نیست، بلکه تنها می‌توان از تکمیل دیرینه‌شناسی به وسیله تبارشناسی و تأکید بیشتر بر روابط غیرگفتمانی سخن گفت. بر این اساس، گذر از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی، نقطه عطفی در آثار فوکو به شمار می‌آید. بنابراین، تبارشناسی به عنوان جنبه‌ای از روش‌شناسی فوکو، به آشکارترین وجه در آثار متأخر او مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما تبارشناسی دامنه‌ای گسترده‌تر از دیرینه‌شناسی دارد و محور اصلی آن، روابط متقابل میان نظام‌های حقیقت و وجوه قدرت است. به عبارت دیگر، ریشه تبارشناسی فوکو بر اساس برداشت ویژه‌ای از مفاهیم قدرت، دانش، حقیقت و ارتباط این مفاهیم با یکدیگر است.^۱

فوکو در آثار بعد از دهه ۱۹۷۰م تنها با قواعد گفتمانی سر و کار ندارد، بلکه بر روابط غیرگفتمانی، نهادها و حوزه‌های اجتماعی و پیوند آن‌ها با دانش تأکید می‌کند. هدف فوکو در تبارشناسی رسیدن به این مسئله است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت دانش به سوژه و ابژه دانش و قدرت تبدیل می‌شوند. اما به هر حال فوکو در هر دو روش، نگرش تاریخی یکسانی دارد؛ در هر دو روش به جای نقطه آغاز و منشأ، از تفرق و پراکندگی صحبت به میان می‌آید. دیرینه‌شناسی، چگونگی پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را با تکنولوژی‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌زند. در هر دو روش فوکو بر ضد مفاهیم رایج در تاریخ سنتی، از قبیل مداوم، بیوستگی و پیشرفت حمله می‌کند.

تبارشناسی چیست؟ (تفاوت تبارشناسی با تاریخ سنتی)

در تفکر فوکو مفهوم بسیار متفاوتی از «تاریخ» وجود دارد که عمدتاً از تفکر نیچه

۱. شاعرخ حقیقی. گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار. دریدا، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

متأثر است؛ مفهومی که عمیقاً با نظریه پیشرفت در تاریخ مغایرت دارد. نمونه بارز رویکرد نیچه‌ای فوکو به تاریخ را می‌توان در دو اثر اصلی وی، یعنی مراقبت و مجازات: تولد زندان (۱۹۷۵م) و جلد اول تاریخ جنسیت (۱۹۷۶م) مشاهده کرد. هر دو اثر جزء منابع مهم و معتبر نقد معاصر از علوم انسانی و اجتماعی، به‌ویژه تاریخ به‌شمار می‌روند. به هر تقدیر، تفاوت‌های میان روش تبارشناسی و تاریخ سنتی، ما را به تعریف دقیق و روشنی از تبارشناسی رهنمون می‌سازد.

فوکو در مقاله‌ای موسوم به «نیچه، تبارشناسی، تاریخ» که آن را در سال ۱۹۷۱م به پاس داشتن ژان هیپولیت منتشر می‌کند به تحلیل مفهوم تبارشناسی در قیاس با مقوله تاریخ می‌پردازد. فوکو واژه تبارشناسی یا «دودمان پژوهی» را از نیچه گرفته و از آن در مفهومی تازه استفاده می‌کند. او دیرینه‌شناسی را در مطالعه دانش و معرفت به کار می‌برد، اما به تبارشناسی در ارتباط با قدرت و حقیقت توجه می‌کند؛ به بیان دیگر، در واقع تبارشناسی رویکردی تاریخی و جدید به روابط و مناسبات میان قدرت و دانش است. فوکو در روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در برابر مفاهیم رایج در تاریخ سنتی، از قبیل تداوم، پیوستگی و پیشرفت، موضع خاصی را اتخاذ می‌کند. تفاوت اصلی تاریخ سنتی با تبارشناسی در این است که تاریخ از مبدأ رویدادها در گذشته دور آغاز می‌کند، اما تبارشناس، زمان حال را نقطه عزیمت خود قرار می‌دهد و برای فهم پدیده قدرت، آن را در گذشته می‌جوید و دودمان آن را جست‌وجو می‌کند.

به نظر فوکو تبارشناسی وجهی جدید از تاریخ‌نگاری است که پیش‌داوری‌های تاریخ رسمی را کنار می‌گذارد. به نظر او در تاریخ سنتی، نوعی تداوم، تکامل و پیشرفت را در حرکت از جوامع پست به جوامع پیشرفته مشاهده می‌کنیم که بر پایه دانش عمیقی استوار است، در حالی که از نگاه تبارشناس، در تاریخ، خبری از مفهوم تداوم و پیوستگی نیست. تبارشناس آن‌چه را که تاکنون یکپارچه پنداشته شده، متلاشی می‌کند و ناهمگونی آن‌چه را که تاکنون همگون تصور شده بود بر ملا می‌سازد. تبارشناسی به‌عنوان تحلیل تبار تاریخی، تداوم‌های تاریخی را نفی نمی‌کند و برگسست‌ها و ناپایداری‌های موجود در پیرامون ما انگشت می‌گذارد.

هدف تبارشناس به گفته مشهور فوکو، ضبط و ثبت خصصت یکتا و بی نظیر وقایع، خارج از هرگونه غایت یک دست و یک نواخت است. از دیدگاه تبارشناس، هیچ گونه ماهیات ثابت، قوانین بنیادی و غایبات متافیزیکی در کار نیست. تبارشناس در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آن‌ها چیزی جز روند تکامل مستمر نیافته‌اند. تبارشناس، در جایی که دیگران پشرفت، ترقی و جدیت را می‌یابند چیزی جز تکرار و بازیچه نمی‌یابد. تبارشناس از جست‌وجو در اعماق پرهیز می‌کند و در عوض به سطح وقایع، جزئیات کوچک و جابه‌جایی‌های جزئی می‌پردازد. و نهایت این‌که تبارشناس به عمق فکر اندیشمندان بزرگی که دست پرورده و مورد احترام سنت فرهنگی انسان هستند بی‌اعتناست. دشمن بزرگ از نظر تبارشناس، افلاطون است.^۱

تمام این‌ها در نگرش نیچه‌ای فوکو به تاریخ ریشه دارد. در واقع فوکو همانند نیچه، به تاریخ به صورت یک درام و واحد نمایش مکرر سلطه نگاه می‌کند. فوکو تحت تأثیر نیچه قائل به وجود معانی ژرف و جوهر بنیادی در سیر تاریخ بشر نیست. شعار تبارشناسی این است: با عمق، با ژرفا و با درون‌بینی مخالفت بورزید، به یکسانی‌ها و استمرار در تاریخ اعتماد نکنید، آن‌ها صرفاً نقاب‌ها و توناهایی برای یکسانی‌ها هستند. از دیدگاه نیچه به روایت فوکو، تاریخ داستان شرارت‌ها و کینه‌توزی‌های حقارت‌آمیز، تعبیرهای تحمیلی، نیات نادرست و پلید است که بر پست‌ترین انگیزه‌ها سرپوش می‌گذارد. داستان تاریخ، داستان تصادفات، پراکندگی‌ها و وقایع اتفاقی و دروغین است. بنابراین فوکو در تبارشناسی، روند تحول گذشته را نقل نمی‌کند؛ او راوی حوادث و وقایع گذشته نیست. تبارشناس در این‌باره، داستان‌سرایی نمی‌کند که چگونه تاریخ یکپارچه گذشته به آرامی و به‌طور یک‌نواخت سر از حال بیرون می‌آورد. خلاصه این‌که فوکو مورخ استمرار و تداوم نیست، بلکه مورخ عدم استمرار و عدم تسلسل است.^۲

فوکو برخلاف تاریخ سنتی، سعی می‌کند تا دگرگونی‌ها، غرابت‌ها و تهدیدآمیز

۱. هیوبرت دریفوس و پل رابینو، همان.

2. Lawrence Kirtzman D. "Michel Foucault, politics, philosophy, culture", p.12.

بودن گذشته را نشان دهد. او همانند مورخ نیچه‌ای سعی می‌کند گذشته را از حال جدا کند؛ یعنی بریدن از آن علاقه صمیمانه‌ای که مورخ سنتی به رابطه گذشته با حال دارد. تبارشناس سعی می‌کند با جدا کردن گذشته از حال، زمان حال را نقطه عزیمت خود قرار دهد و سعی می‌کند علت آن را در گذشته پیدا کند.

نتیجه

اندیشه‌های فوکو را به راحتی نمی‌توان در یکی از حوزه‌های پژوهشی مرسوم جای داد، زیرا نگرش او در حوزه‌های گوناگونی، چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، تاریخ، علوم سیاسی و... قابل مطالعه است. نظریه او در حوزه تاریخ به دو روش «واژگونی» و «گسست» متکی است. او تاریخ سنتی را نفی می‌کند و به جای واژه شناخته شده «تاریخ»، از واژه «دیرینه‌شناسی» استفاده می‌کند و معتقد است که تاریخ، تداوم و استمرار حوادث، و پیوستگی آن‌ها نیست، بلکه رویدادهای گذشته به صورت پراکنده و جزئی، دارای خاصیت یکبارگی و غیر قابل تکرار بودن است، و به همین علت نمی‌تواند منشأ عبرت‌آموزی باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتابنامه

۱. تاپشمن، جنی و گراهام وایت، فلسفه اروپایی در عصر نو. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۲. حقیقی، مانی. سرگشتگی نشانه‌ها، نمونه‌هایی از نقد پسا مدرن، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۳. دریفوس. هیوبرت و پل رابینو، میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۴. ضیمران، محمد، دانش و قدرت، تهران، نشر هرمس، ۱۳۷۸.
۵. کوزنزی هوی، دیوید، فوکو در بوته نقد، ترجمه پیام بزدانجو، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۶. فوکو، میشل، تاریخ جنون، ترجمه فاطمه ولبانی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۲.
۷. ماتپوز، اریک، فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۷۸.
۸. نودری، حسینعلی، فلسفه تاریخ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، تهران، نشر طرح نو، ۱۳۷۹.
9. Kirtzman, Lawrence, D. "Michel Foucault, politics, philosophy, culture", NewYork, 1988.
10. Foucault, Michel "The order of things": An Archeology of human scine, NewYork, 1973.

11. Trigo, Bengino, "Foucault and latin America", Rutledge, NewYork, London, 2001.

12. [Http:// iris22.it.jyu. Fi/iris22/pub/finken Sisses-Foucault. Pdf](http://iris22.it.jyu. Fi/iris22/pub/finken Sisses-Foucault. Pdf).

۱۳. حقیقی، شاهرخ، گذار از مدرنیته، نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۱.

۱۴. فوکو، میشل، نیچه، فواید، مارکس، ترجمه افشین جهانزیده، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۱.

۱۵. فوکو، میشل، نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۰.

۱۶. ساراپ، مادن، راهنمایی‌های مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم، ترجمه محمد رضا تاجیک، تهران، نشر

نی، ۱۳۸۲.

(۱۱۴)

تاریخ درآینه پست‌مدرنیسم (سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی